



بیانات در دیدار وزیر علوم و استادان دانشگاه تهران - 13 بهمن / 1388

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیار جلسه‌ی مطلوب و شیرینی است و بخصوص بیاناتی که آقایان کردند، همه برای من حقیقتاً مفید بود؛ هم آنچه درباره‌ی مسائل علوم انسانی بیان کردند، هم آنچه درباره‌ی دانشهای میان‌رشته‌ای علوم و ریزه‌کاری‌هایی که ذکر شد، بیان کردند، هم آنچه درباره‌ی مسائل کشاورزی بیان کردند - که حتماً آن برنامه‌ای که ذکر کردند، بیاورند ما ببینیم و استفاده کنیم - و هم آنچه درباره‌ی علم و تحقیقات گفته شد. گزارشهایی هم که آقای دکتر رهبر، رئیس محترم دانشگاه دادند، گزارشهای بسیار مفید و دلگرم‌کننده‌ای بود. چقدر خوب است که گزارش این پیشرفت‌ها در اختیار افکار عمومی هم قرار بگیرد. واقعاً امروز افکار عمومی ما نمیدانند که سهم سی ساله‌ی جمهوری اسلامی در دانش، در تحقیق، در کمیت گسترش دانشگاه‌ها، در کیفیت کار علمی، در مقالات علمی و در اختراعات چقدر است. از اول انقلاب هم یکی از نقاطی که مخالفین و دشمنان این انقلاب هی تبلیغ کردند و این دروغ را با پیرایه‌های گوناگون آراستند، این بود که انقلاب با علم مخالف است. در حالی که انقلاب در حقیقت بر پایه‌ی علم است، که حالا مختصری عرض خواهیم کرد. بنابراین خوب است که این آمار منتشر شود.

خوب، برای من فرصت خیلی خوبی است؛ چون جمع حاضر يك جمع ویژه هستید؛ مجموعه‌ی مدیران و برجستگان و تأثیرگذاران در برترین دانشگاه کشور، یعنی دانشگاه تهران؛ که در واقع باید گفت دانشگاه تهران، دانشگاه ایران است و همیشه الهام‌بخش و پیشرو بوده و بیش از این هم ان شاء الله باید باشد. مجموعه‌ی مسئولین این دانشگاه، اینجا تشریف دارید؛ بنابراین برای ما فرصت خیلی خوبی است که بشنویم و عرض کنیم. يك جمله درباره‌ی پیشنهاد آقای دکتر رهبر عرض کنیم. مسئله‌ی دکتری افتخاری؛ خوب، البته این يك افتخار است که این دانشگاه این اظهار محبت را به ما بکند؛ لیکن من اهل دکتری نیستم؛ همان طلبگی ما کافی است. اگر بتوانیم به میثاق طلبگی متعهد و پایبند بمانیم - که قولاً و فعلاً این میثاق را از دوران نوجوانی و جوانی با خدای متعال بستیم - اگر خداوند کمک کند و ما بتوانیم این میثاق را حفظ کنیم و در همین عالم طلبگی پیش برویم، من این را ترجیح میدهم. شما لطف کردید و این برای ما هم مایه‌ی مباهات است، لیکن من پیشنهاد شما را قبول نمیکنم. ان شاء الله موفق و مؤید باشید.

چند مطلب را ما عرض بکنیم. البته اینها مطالبی است که شماها میدانید، خودتان در این مسائل صاحب نظرید، بنده هم سالهاست که روی این مسائل تکیه میکنم؛ منتها بیشتر باید کار کنیم، چون عقبیم. باید اعتراف کنیم که عقبیم. مسئله‌ی کشور ما و انقلاب ما و نظام جمهوری اسلامی در دنیای امروز این نیست که يك کشوری است، يك ملتی است، در بین چند صد ملت یا کشور دیگر. البته يك وقتی من در يك جمعی عرض کردم که خاک ما، سرزمین ما یکصدم مجموعه‌ی کشورهای دنیاست، جمعیتمان هم تقریباً یکصدم جمعیت بشریت در دنیاست؛ اما مسئله‌ی ما قناعت به یکصدم در مسائل گوناگون نیست. ما رسالت داریم. ایران اسلامی، ایران مسلمان، رسالتی بیش از این حرفها دارد. نه اینکه قصد جهانگشائی و تصرف داشته باشیم - ابداً و اصلاً - اصلاً در ذهن آن کسی که مسلمان باشد، وارد نمیشود که بخواهد جهانگشائی کند؛ بلکه مسئله، مسئله‌ی رسالت در مقابل بشریت است. بشریت، هم امروز و هم در دورانهای گذشته، دچار ابتلائات بزرگی بوده. همچنان که من و شما نسبت به خانواده‌ی خودمان، نسبت به شهر خودمان، نسبت به میهن خودمان مسئولیتهای مشترکی داریم و اگر بتوانیم برای کشورمان کاری بکنیم و نکنیم، گناه کردیم؛ بتوانیم گرد غمی را از چهره‌ی ملتمان پاک کنیم و نکنیم، گناه کردیم، عین همین قضیه در مورد بشریت وجود دارد. اگر ما دیدیم که مردم در دنیا، در يك نظام سیاسی باطل و پر از فشار دارند زندگی میکنند، و توانستیم يك قدم آنها را به نجات از این نظام نزدیک کنیم و نکنیم، گناه کردیم. اگر ما دیدیم که بخش



مهمی از مردم دنیا دچار گرسنگی اند، دچار فقر بدبخت کننده و تیره‌روز کننده هستند و توانستیم اقدامی بکنیم و نکنیم، گناه کردیم. با این نگاه باید به مسائل بشریت و مسائل جهان نگریم. اگر این است، پس باید کشور توانائی داشته باشد؛ باید ملت و دولت، مجموعه‌ی نظام و کشور قوی باشد و اقتدار داشته باشد. اگر مقتدر نباشیم، مقتدران عالم بر روی ما اثر میگذارند؛ مجالی باقی نمیماند تا ما بخواهیم حتی روی همسایگان خودمان یا همکیشان خودمان تأثیر بگذاریم، چه برسد بر روی کل بشریت. پس باید قدرت پیدا کرد. این قدرت بلاشک در ابزارهای نظامی نیست؛ حتی در قدرت تولید و پیشرفت فناوری هم نیست.

آنچه که در درجه‌ی اول در ایجاد قدرت ملی مهم است، به نظر من دو چیز است: یکی علم است، یکی ایمان. علم مایه‌ی قدرت است؛ هم امروز و هم در طول تاریخ؛ در آینده هم همین جور خواهد بود. این علم يك وقت منتهی به يك فناوری خواهد شد، يك وقت هم نخواهد شد. خود دانش مایه‌ی اقتدار است؛ ثروت آفرین است؛ قدرت نظامی آفرین است؛ قدرت سیاسی آفرین است. يك روایتی هست که میفرماید: «العلم سلطان» - علم، قدرت است - «من وجده صال به و من لم یجد صیل علیه». (1) یعنی مسئله، دو طرف دارد: اگر علم داشتید، میتوانید سخن برتر را بگوئید، دست برتر را داشته باشید - «صال» یعنی این - اگر نداشتید، حالت میانه ندارد؛ «صیل علیه». پس کسی که علم دارد، او دست برتر را بر روی شما خواهد داشت؛ در مقدرات شما دخالت میکند؛ در سرنوشت شما دخالت میکند. گنجینه‌ی معارف اسلامی پر است از این حرفها. یکی هم ایمان است؛ که حالا بحث ایمان، بحث دیگری است؛ بحث مفصلی است.

بنابراین باید روی علم تکیه کرد. این پیشرفتهائی که ذکر کردند، اینها پیشرفتهای بسیار مهمی است؛ در سایه‌ی آزادی و آزادفکری ناشی از انقلاب اسلامی هم به وجود آمده؛ والا اگر در نظام دیکتاتوری وابسته‌ی دوران طاغوت زندگی میکردیم، قطعاً این برای ما پیش نمی‌آمد؛ یعنی گذشت زمان این پیشرفت را به ما نمیداد. دیکتاتوری بود و وابستگی هم بود. حالا يك وقت دیکتاتوری هست، پیشرفت هم هست؛ مثلاً در رأس، یکی مثل ناپلئون است، که در دوره‌ی خودش دیکتاتور است، اما فرهنگستان درست میکند. پیشرفتهای بزرگ علمی‌ای در همان چهارده پانزده سال حکومت ناپلئون در فرانسه به وجود آمد که شاید تا هفتاد هشتاد سال بعد از ناپلئون هم این مقدار پیشرفت برای آنها پیش نیامد. این پیشرفتهای هنوز هم مایه‌ی افتخار فرانسوی‌هاست. ناپلئون بالاخره يك آدم هوشمندی بود، علاقه‌مند بود، پرکار بود، فهمیده بود و آدمهای فهمیده‌ای هم همراهش بودند. لیکن يك وقت همان دیکتاتوری هست، همراه با وابستگی، همراه با نوکرسفتی؛ این چیزی بود که ما در سالهای متمادی دچارش بودیم؛ در دوران پهلوی‌ها يك جور، در دوران قاجار يك جور دیگر. در دوران قاجار هم ما به نحو دیگری وابسته بودیم. یعنی قبل از دوران شکوفائی استعمار که امثال ناصرالدین شاه حکومت میکردند، در همان وقت هم متأسفانه ما زیر سلطه بودیم. خوب، این حالت استبداد و دیکتاتوری که آزادی را از مردم میگیرد؛ بعد آن وقت وابستگی است که سیاستهای بیگانه را بر کشور تحمیل میکند. اگر آن استبداد و وابستگی بود، ما پیشرفت نمیکردیم؛ پیشرفت کنونی که آغاز شده، ناشی از انقلاب اسلامی است. اگر ما بخواهیم این پیشرفت ادامه پیدا کند، کار لازم است، تلاش لازم است؛ لذا خیلی باید تلاش کرد. دانشگاه در این زمینه نقش عمده‌ای دارد.

حالا در مورد دانشگاه تهران بالخصوص، بد نیست من این را هم عرض بکنم. بنده با اینکه يك عنصر دانشگاهی نیستم - حالا یکی از آقایان فرمودند «دانشگاهی»؛ نه، من دانشگاهی نیستم - لیکن با دانشگاه و دانشجو و دانشگاهی از قدیم ارتباط طولانی‌ای داشتم. گاهی به يك مناسبتی در دانشگاه تهران کار داشتم، می‌آمدم دانشگاه تهران؛ احساس میکردم که به يك محیط خودمانی وارد شدم. با اینکه محیط از لحاظ ظواهر آن روز با لباس ما و عمامه‌ی ما و اینها هیچ تناسبی نداشت، اما آدم احساس میکرد که يك محیط خودمانی است. دوستان دیگری هم که از قبیل ما بودند، همین جور احساسی میکردند. شاید همین هم موجب شد که مجموعه‌ی دست‌اندرکاران و



سررشته‌داران امور استقبال امام بعد از اینکه آمدن ایشان در مثل این روزها به تأخیر افتاد، محل تحصن را دانشگاه تهران انتخاب کردند. این يك تصادف محض نبود، این نشان‌دهنده‌ی يك نوع ارتباط معنوی و روحی با دانشگاه بود؛ بخصوص با این دانشگاه.

من فراموش نمیکنم آن روز با مرحوم آقای بهشتی دو نفری آمدیم و از در شرقی دانشگاه وارد شدیم. یکی از دوستان عزیز و علمای محترم که الان هم بحمدالله تشریف دارند، قبلاً رفتند آنجا، هماهنگی کردند و در شرقی دانشگاه را باز کردند - چون در جنوبی که در اصلی بود، روی ما باز نمیشد - و ما از آنجا وارد دانشگاه شدیم، رفتیم توی مسجد دانشگاه، و بنده رفتم توی آن اتاق عقب مسجد - که يك اتاق کوچکی بود، میدانم حالا هم هست یا نه - آنجا مستقر شدیم و از همان روز اول، نشریه‌ی تحصن را راه انداختیم. ما يك نشریه منتشر کردیم که چند شماره از همان روز اول آنجا منتشر شد؛ نشریه‌ی تحصن. این انسها و این ارتباطها ریشه در ذهنیات دارد، ریشه در سوابق دارد. یعنی هم ما نسبت به دانشگاه حسن ظن و نگاه مثبت داشتیم، هم دانشگاه نسبت به ما يك حالت خودمانی و پذیرائی داشت. بعد هم باز علی‌الظاهر به همین دلیل، محل نماز جمعه، دانشگاه تهران انتخاب شد. خوب، در تهران انسان میتواند جور دیگری عمل کند. محل نماز جمعه، شد چمن دانشگاه تهران؛ تا الان هم ملجأ و محل رجوع مردم با انگیزه‌ی قلبی در روزهای جمعه دانشگاه تهران است، که این خیلی چیز مهمی است.

آن سالهای اول و دوم انقلاب هم بنده هفته‌ای يك بار به دانشگاه تهران می‌آمدم و با دانشجویها دیدار و گفتگو میکردم. حضور در مسجد دانشگاه شاید به نظرم مستمراً بیش از يك سال طول کشید. می‌آمدم دانشگاه تهران، آنجا در مسجد با دانشجویها صحبت میکردیم و به سؤالات پاسخ میدادیم. بحمدالله دانشگاه تهران غیر از اینکه از لحاظ علمی يك محور و مرکز و پیشکسوت قطعی است، از لحاظ دینی و معنوی و ایمانی - یعنی این رکن دوم - هم يك مرکز قابل اشاره است؛ این را بایستی مغتنم شمرد و قدر دانست.

آنی که من میخواهم عرض کنم، این است که اگر اهمیت علم این مقدار است که ما عرض کردیم، پس دانشگاه تهران در مسئله‌ی علم بایستی پیشتازی خودش را مضاعف کند؛ باید کار متراکم‌تر و بیشتر انجام بگیرد.

صحبت اختراعات شد؛ که حالا مقداری اختراعات انجام گرفته، کارهای جدیدی انجام گرفته. پیشرفته‌ها را شاید من يك مقدار بیشتر هم بدانم؛ چون گزارشهای گوناگون از جاهای مختلف به ما خیلی میرسد؛ اما حقیقتاً بنده راضی نیستم و این مقدار پیشرفت علم راضی‌کننده نیست. حالا اینها مطالبی است که فقط در این جمعه‌ها میشود گفت. وقتی میگوئیم از این مقدار پیشرفت راضی نیستیم، نه اینکه ما میتوانستیم و نکردیم؛ نه، ممکن است هیچ کس هم مقصر نباشد، و بیشتر از این هم نمیشده. ممکن است واقع مطلب هم همین باشد، اما همین واقعیت برای بنده واقعاً خشنودکننده نیست؛ ما هنوز خیلی فاصله داریم تا آنجائی که باید به آن برسیم. من توقع زیادی هم ندارم.

بنده عرض نمیکنم که حتماً در ظرف ده سال یا بیست سال بایستی به ردیفهای اول علمی دنیا برسیم - حالا نمیگویم ردیف اول - لیکن باید هدف ما این باشد؛ ولو در ظرف پنجاه سال کشور از اسارت علمی مطلقاً خارج بشود. تولید علم معنایش این است. علم يك محصولی نیست که تولیدش مثل تولیدهای دیگر باشد؛ به خیلی مقدمات نیازمند است؛ ولی باید بالاخره ما به آنجا برسیم که دانش را گسترش و بسط بدهیم، به ژرفای دانش برسیم،

دانشهای جدیدی را پیدا کنیم. دانشهای ممکن برای بشر فقط همین دانشهایی نیست که ما امروز داریم؛ بسیاری دانشها قطعاً وجود دارد که بعدها بشر به آنها خواهد رسید؛ کمااینکه بسیاری از دانشها تا صد سال پیش نبود. خیلی از این علوم انسانی که صحبت کردند، تا صد سال پیش، از اینها خبری نبود؛ نه علم وجود داشت، نه تحقیقات علمی در آن رشته‌ها وجود داشت؛ بعد به وجود آمد. بشر قابلیت اتساعش خیلی بیش از اینهاست. عالم قابلیت معرفت و شناختش خیلی بیشتر از اینهاست. ما باید به جائی برسیم که در این عرصه‌ها هرچه ممکن است، پیش برویم؛

هرچه ممکن است، بفهمیم. و البته علم را وسیله‌ی سعادت انسان قرار بدهیم. تفاوت نگاه دین - یعنی اسلام - به



علم، با نگاهی که دنیای مادی به علم مینگریست، در همین است. ما علم را میخواهیم برای سعادت بشر، برای رشد بشر، برای شکوفائی بشر، برای استقرار عدالت و آرزوهای قدیمی بشر.

بارها عرض کردیم که آرزوی دیرین بشر، استقرار عدالت بوده. از قدیم‌ترین دورانها، انسانها از بی‌عدالتی رنج میبردند. امروز هم در دنیا بی‌عدالتی هست: بی‌عدالتی مدرن، بی‌عدالتی مسلح، بی‌عدالتی غیر قابل اعتراض! امروز در دنیا بی‌عدالتی‌هایی وجود دارد که کسی نمیتواند به اینها اعتراض کند. بمجردی که اعتراض میکنند، با ابزارهای علمی، با امکانات علمی، با همین دانش ارتباطات که امروز رو به شکوفائی روزافزون است، هر صدای معترضی را خفه میکنند. خوب، شما ببینید امروز با جمهوری اسلامی چه دارند میکنند؟ جمهوری اسلامی مگر چه میگوید؟ مگر چه میخواهد؟ این همه تبلیغات، این همه کارشکنی، این همه توطئه علیه جمهوری اسلامی برای چیست؟ جمهوری اسلامی نه درصدد کشورگشائی است، نه درصدد ضربه زدن و آسیب زدن به ملتها و به آحاد مردم است؛ داعیه‌ی سعادت معنوی انسان را دارد؛ پیامی دارد برای انسانیت. این را میدانند، به همین خاطر این همه سختگیری و فشار وارد می‌آورند. یک چنین بی‌عدالتی‌ای امروز وجود دارد. علم باید با این بی‌عدالتی بجنگد. امروز علم در خدمت این بی‌عدالتی است؛ امروز علم در خدمت ظالم‌ترین انسانها و ظالم‌ترین جوامع است؛ باید از این حالت خارج شود. نگاه اسلام به علم، نگاه شریف، نگاه نظیف، نگاه دور از هوی و هوس، نگاه معنوی گراست. ما علم را میخواهیم برای این؛ خوب، باید برای این تلاش کنیم.

یک نکته‌ای که به نظر من مهم است، این است که در داخل دانشگاه به مسئله‌ی فرهنگ خیلی باید پرداخت؛ خیلی بایستی به مسئله‌ی فرهنگ در داخل محیط دانشگاه اهمیت داد. البته رسالت اصلی دانشگاه علم است - در این شکی نیست - منتها همین نگاهی که عرض کردیم، از اول باید در دانشجو به وجود بیاید؛ و این کاری است ممکن. حالا یکی از آقایان فرمودند که در همه‌ی آحاد مردم همدلی ایجاد بشود؛ خوب، این چیز خیلی مطلوبی است، اما کار آسانی نیست؛ مقدماتی لازم دارد؛ لیکن اینی که ما عرض میکنیم - یعنی تربیت فرهنگی دانشجو از آغاز - کار ممکن است؛ مدیریتهای اساسی دانشگاه‌ها میتوانند این منظور را با برنامه‌ریزی تأمین کنند. این منظور میتواند در کتابهای درسی تأمین شود، در انتخاب استاد تأمین شود، در برنامه‌های گوناگونی که برای دانشجو گذاشته میشود، میتوان اینها را تأمین کرد؛ منتها کار بسیار ظریفی است.

باید به مسئله‌ی فرهنگ نگاه مدیرانه داشت. خود علم‌آموزی، یک فرهنگ است. اگر چنانچه ما به مسئله‌ی فرهنگی در دانشگاه توجه کنیم، آن وقت هم دانشجوی ما عاشق و راغب به علم میشود و دنبال علم و تحقیق میرود - صرفاً دنبال مدرک نیست - هم استاد ما از حالت ادای تکلیف در کلاس درس خارج میشود. در موارد بسیاری از خود دانشگاه‌ها به ما گزارش میکنند که درسهای بعضی از اساتید یک ادای تکلیفی است؛ همین که بالاخره بیایند و درس موظفی خود را بدهند و بروند. در حالی که در تدریس استاد، مسئله نباید مسئله‌ی ادای تکلیف باشد؛ مسئله‌ی عشق، علاقه‌ی به علم، علاقه‌ی به تربیت دانشجو؛ اینجوری باید باشد.

استاد باید پدرا نه و برادرانه رفتار کند و دانشجوی خودش را رها نکند؛ این حالتی است که خوشبختانه الان در حوزه‌های علمیه‌ی ما هست؛ یعنی از سنتهای حوزه‌های علمیه‌ی ما یکی این است. استاد کاملاً آماده است برای اینکه شاگرد بیاید از او بپرسد، تحقیق کند، به او کمک کند. بعضی از اساتید از محل درسشان که خارج میشوند، طلبه‌ها با اینها میروند تا توی خانه‌شان؛ همان جا هم می‌نشینند، سؤال میکنند، بحث میکنند؛ ساعتی را، گاهی ساعتی را به این چیزها میگذرانند. این، حالت خوبی است؛ این احتیاج به یک تزریق فرهنگی دارد. این، یک کار فرهنگی است؛ این با دستور نمیشود.

شما میدانید که بنده سالی چند بار با دانشگاهیان و اساتید محترم دیدار دارم. اینی که استاد در اتاق خودش منتظر بماند تا بعد از کلاس درس، دانشجو به او مراجعه کند و از او بپرسد، این را بارها هم من توی اجتماعات اساتید و



دانشگاهی‌ها گفتیم، هم خود دانشگاهی‌ها گاهی گفتند و این را تکرار کردند؛ دولت هم که آمد، یک مقرراتی در چهار پنج سال قبل از این گذاشت؛ خوب، شما میدانید، بنده هم میدانم که به آن مقررات هم درست عمل نمیشود. اشکال کار کجاست؟ اشکال کار در همان مشکل فرهنگی است. یا در مورد تحقیق، بعضی از آقایان در فرمایشاتشان اشاره کردند که عشق و شور تحقیق در مردان ما، زنان ما، اساتید ما، محققین ما هست. خوب، این خیلی چیز مهمی است. مهمترین اختراعات بشری آن اختراعاتی است که با تفحص و کنجکاوی و گذشت و فداکاری محقق به دست آمده؛ نه با سفارش، نه با پول. گاهی آن محقق در شرایط بسیار سختی قرار داشته، سالهای متمادی را هم صرف وقت کرده تا بالاخره به آن نتیجه رسیده. البته بعد که به نتیجه رسیده، ممکن است اقبال و شهرت و پول و بقیه‌ی چیزها هم به او رو کرده؛ اما آن عامل اصلی، عامل شور و عشق و علاقه و میل به تحقیق و کنجکاوی و عمیق‌یابی بوده. این، فرهنگ لازم دارد؛ این فرهنگ را باید تزریق کرد.

میدانید ملتها خصال ملی دارند. بعضی از ملتها خصلتی دارند که خصلت عمومی است، بعضی از ملتها خصلتهای دیگری دارند که حالا مربوط به تاریخ و جغرافیا و اقلیم است و به عوامل گوناگونی وابسته است. ما این روحیه‌ی شور و شوق را، میل به تحقیق را، کنجکاوی را، خسته نشدن و پیگیری کردن را باید در ملتمان به وجود بیاوریم. این روحیه، کم است؛ نیست. کار جمعی هم که گفتند، همین جور است؛ کار جمعی هم جزو خصال ملی ما نیست. شما به ورزشهای ما هم که نگاه کنید و مقایسه کنید با ورزشهایی که متعلق به اروپائی‌هاست، می‌بینید همین جور است. ورزش ملی ما که کشتی است، یک ورزش انفرادی است. حتی ورزش باستانی ما هم که یک ورزش دسته‌جمعی است، هر کسی برای خودش ورزش میکند. میدانید وقتی که توی گود زورخانه میروند، کار دسته‌جمعی انجام نمیگیرد؛ با هم یک حرکاتی را انجام میدهند، هر کسی ورزش خودش را انجام میدهد؛ مثل فوتبال یا والیبال نیست که کار این، مکمل کار آن باشد؛ لذا کار، کار جمعی نیست. این یک نقص ملی است در ما؛ این را باید درست کرد؛ باید تزریق کرد. این کار کیست؟ کار دانشگاه است. بنابراین دانشگاه غیر از مسئله‌ی علم، باید به مسئله‌ی فرهنگ هم بپردازد.

ما میتوانیم این جوان را صبور، قانع، مایل به کار، مایل به تحقیقات، اهل کار جمعی، اهل اغماض، اهل تغلیب عقل بر احساس، اهل انصاف، اهل وقت‌شناسی، اهل وجدان کاری تربیت کنیم؛ میتوانیم هم عکس این صفات را در او تزریق کنیم. واقعاً این جوانی که در اختیار دانشگاه قرار میگیرد - یک جوان هجده نوزده ساله - در خور این تربیت هست. در دوره‌های بخصوص لیسانس - این دوره‌ی اول - میتوان روی این مسئله واقعاً فکر کرد، برنامه‌ریزی کرد. شما میتوانید یک نسلی را به وجود بیاورید که این نسل دارای این خصوصیات اخلاقی باشد. این هم برنامه‌ریزی می‌خواهد؛ این با پوستر و با دستور و با اینها درست نمیشود.

همان طور که شما برای کار علمی نیاز به برنامه‌ریزی دارید و باید برنامه‌ی کلان ترتیب بدهید، برای این کار هم برنامه‌ی کلان لازم است. این برنامه‌ی کلان هم توی خود دانشگاه باید انجام بگیرد؛ این چیزی نیست که ما بگوئیم بیرون دانشگاه انجام بدهند، به دانشگاه ابلاغ کنند؛ اینها حکمی نیست که با حکم بشود این کارها را کرد؛ اینها کارهایی است که باید از درون دانشگاه‌ها بجوشد. من اینها را عرض میکنم تا ان شاء الله این زمینه و ذهنیت به وجود بیاید و روی مسئله‌ی فرهنگی در دانشگاه کار بشود.

البته یک بخش مهم کار فرهنگی هم، کار دینی است؛ با دین مأنوس کردن، با عبادت انس دادن، لذت عبادت را چشانندن. واقعاً یکی از سیئات دوران پهلوی همین است که اینها مجموعه‌ی تحصیلکرده‌ها را از آن وقت از مسائل دینی منقطع کردند؛ از قرآن منقطع کردند، از صحیفه‌ی سجادیه منقطع کردند، از نهج‌البلاغه منقطع کردند؛ بعد هم همان حالت تقریباً بعد از انقلاب ادامه پیدا کرده. البته سی سال - یک نسل - از شروع انقلاب گذشته، خیلی کارها میتوانسته انجام بگیرد؛ لیکن ما همان رویه را دنبال کردیم.



دوستان عزیز! من به شما عرض بکنم؛ انس با قرآن و تدبر در قرآن، همچنین تدبر در ادعیه‌ی مأثوره‌ای که اعتبار دارد - مثل صحیفه‌ی سجادیه و بسیاری از دعاها - در تعمیق معرفت دینی خیلی نقش دارد. تعمیق معرفت دینی خیلی مهم است. یک وقت یک کسی همین‌طور روی احساسات، در نماز جماعت هم ممکن است شرکت کند، در اعتکاف هم شرکت کند، در مجلس عزای حسینی هم شرکت کند، در فلان تظاهرات دینی هم شرکت کند، اما این معرفت در عمق جان او وجود نداشته باشد؛ لذا سر یک پیچی، سر یک دست‌اندازی، یکهو می‌بینید که از جا در می‌رود؛ این به خاطر این است. ما نظائرش را زیاد دیدیم. توی همین مجموعه‌های انقلاب، اوائل انقلاب کسانی بودند که از ماها که ریش داشتیم و عمامه داشتیم و اینها، به نظر میرسید که اینها متدین‌تر و مقیدتر و پابندتر و نسبت به دین متعصب‌ترند؛ بعد یک وقت - همان طوری که عرض کردم - یک دست‌اندازی پیش آمد، یکهو دیدیم تیرش در رفت! خوب، پیداست که چفت و بست محکمی نداشته. بنابراین تعمیق معرفت دینی، خیلی مهم است؛ انس با معارف اسلامی، خیلی مهم است. این هم یک بخش کار فرهنگی است که باید ترویج شود. اینها متولی می‌خواهد، متولی‌اش هم شماست؛ هیچ کس دیگر نیست. یعنی شما مدیران و رؤسای گروه‌های تحقیقی، متولی این کار هستید. این کار را نمیشود به شکل اداری درست کرد و مثلاً تزریق کرد به یک مرکز علمی و محیط علمی؛ این را باید بنشینید برایش فکر کنید؛ اینها خیلی مهم است.

یک مسئله‌ی دیگر هم مسئله‌ی سیاسی در دانشگاه‌هاست. میدانید من از سابق عقیده‌ام بر این بوده است که در دانشگاه باید روح سیاسی زنده باشد؛ این یک نشاطی به جوان میدهد. ما جوان بانشاط لازم داریم. دانشگاهی که از سیاست دور باشد و بکلی از سیاست برکنار باشد، این دانشگاه خالی از شور و نشاط خواهد بود؛ بعلاوه که محلی خواهد شد برای رشد میکروبهای خطرناک فکری و رفتاری. بنابراین خوب است و باید در دانشگاه سیاست باشد؛ منتها معنای سیاسی شدن دانشگاه یا حضور سیاست در دانشگاه را نباید اشتباه کرد. معنایش این نیست که دانشگاه بشود یک جایی برای اینکه جریانهای سیاسی، گروههای سیاسی، عناصر سیاسی برای اغراض سیاسی بیابند از این استفاده کنند؛ این نباید باشد؛ این را باید مانع شد. یعنی این دیگر یک چیزی است که باید مدیریت کرد، باید شماها اعمال قدرت کنید؛ نگذارید اینطور بشود. اگر این بشود، دانشجو از دستتان رفته و یک سوءاستفاده‌کنی می‌آید کار خود را دنبال میکند. مثالها و تشبیه‌های زیادی میشود برای این موضوع کرد؛ دیگر آدم نمیخواهد آن را بیشتر توضیح دهد. مثلاً بیابند بچه‌ی جوان انسان را وسیله‌ای قرار بدهند برای دزدی از خانه، ما هم بنشینیم همین‌طور تماشا کنیم؛ این که نمیشود. این هم برنامه‌ریزی می‌خواهد؛ بخصوص در دانشگاه تهران. دانشگاه تهران همچنان که از لحاظ سابقه و قدمت و وزانت و افتخارات در مجموعه‌ی دانشگاهی کشور در قله قرار دارد، در این زمینه‌ها هم همین جور است. البته آن وقتها چندان دانشگاهی نبود، تعداد دانشگاه‌های کشور خیلی محدود بود؛ خبری هم نبود توی دانشگاه‌ها. بعضی از دانشکده‌های دانشگاه تهران بالخصوص محل حساسی بودند برای ابراز تمایلات سیاسی و کارهای سیاسی؛ تا امروز هم همین جور است. بنابراین مراقب باشید که این فضا وسیله‌ای نشود برای سوءاستفاده‌ی دیگران، سوءاستفاده‌ی دشمنان.

حالا بعضی‌ها حساسند روی کلمه‌ی دشمن، که چرا شما می‌گوئید دشمن؛ چرا هی تکرار میکنید دشمن. خوب، تکرار هم میکنیم و باز بعضی اینجوری دچار غفلت میشوند، نمی‌فهمند که دشمن دارد با آنها چه کار میکند؛ این همه هم می‌گوئیم و نمیشود! اگر نمی‌گفتیم، چه میشد! شما ببینید از اول تا آخر قرآن، خدای متعال چقدر اسم شیطان و شیطان‌صفتها و ابلیس را آورده؛ چقدر اسم فرعون و نمرود و قارون و دشمنان پیغمبر در زمان بعثت آمده و چقدر اینها در قرآن تکرار شده. داستان ابلیس و شیطان در قرآن تکرار شده. میشد یک بار خدای متعال بگوید، برای اطلاع کافی بود. این برای این است که هیچ وقت نباید از کید دشمن غافل بود. امیرالمؤمنین فرمود: «و من نام لم‌ینم عنه»؛ (2) اگر شما توی سنگر خوابتان برد، لازمه‌اش این نیست که دشمن شما هم که روبه‌رو نشسته، او هم توی



سنگرش خوابش برده باشد؛ نه، ممکن است شما خوابت برده باشد، او بیدار باشد؛ آن وقت پدرتان درآمده است. نباید غفلت کرد. و می‌بینید که غفلت میشود.

توی همین قضایای بعد از انتخابات واقعاً غفلت بزرگی کردند. حالا من که می‌گویم غفلت، چون بنای من بر خوشبینی است؛ خود من هم آدم بدبینی نیستم؛ آدم خوشبینی‌ام، نسبت به اشخاص هم خوشبینم. بلافاصله روز بعد از انتخابات، کارهای بدی را انجام دادند؛ حالا دارند نتایجش را می‌بینند. به عنوان اعتراض به انتخابات، مردم را به خیابانها دعوت کردند؛ چرا؟ این چه منطقی است؟ چرا مردم را به خیابان دعوت میکنند؟ مگر مسئله‌ی انتخابات - مسئله‌ای به این اهمیت، به این ظرفیت - قابل حل توی خیابان است؟ نیروی فشار درست کردن؛ اینها غفلتهای بزرگی است. خوب، وقتی اینجوری میشود، مأمونی درست میکنند برای دشمن؛ مأمونی درست میکنند برای آن کسی که میخواهد ایجاد آشوب و اغتشاش کند؛ اینها غفلتهاست. یعنی در سیاست، غفلتها گاهی مثل خیانتها خیلی ضربه میزند. یعنی واقعاً وقتی شما تیراندازی کردید، این تیر خورد به سینه‌ی یک نفر، ممکن است شما متعمد هم نباشید، اما بالاخره در نتیجه تأثیر ندارد؛ تیر توی قلبش خورد، می‌افتد میمیرد؛ چه شما تعمد داشته باشید، چه از روی خطا زده باشید؛ خیال کردی این سیبل است، زدی به سینه‌ی آدم. خطاها گاهی اینجوری است؛ خطائی میکند، خطاست؛ اما در نتیجه تأثیری ندارد؛ همان ضربه وارد می‌آید. خوب، حالا شما بخواهید محیط دانشگاه را از این آسیب محفوظ نگه دارید، باید چه کار کنید؟ این خیلی مهم است. توجیه دانشجو، توجیه بعضی از اساتید. پس ببینید در دانشگاه‌ها مسئله‌ی علمی با همان تفصیلی که مکرر عرض کردیم، امروز هم عرض کردیم، آقایان هم فرمودید، مهم است. بسیار خوب بود مطالبی که اینجا راجع به مسائل علم گفته شد؛ کاملاً مورد تصدیق و تأیید ماست. مسئله‌ی فرهنگی و مسئله‌ی سیاسی هم به نظر من مسائل خیلی مهمی است. البته اینها مسائل دانشگاه تهران نیست؛ مسائل دانشگاه کشور است؛ لیکن دانشگاه تهران قله است. یعنی شماها وقتی کاری را بکنید، این طبعاً الگویی خواهد شد؛ ان‌شاءالله این حالت الگو را حفظ کنید.

ان‌شاءالله خداوند به شماها توفیق بدهد و تأییدتان کند؛ هم شما بتوانید کارهایی که بر عهده دارید، انجام بدهید، هم ما بتوانیم کارهایی که بر عهده‌مان هست، انجام بدهیم. با کمک پروردگار، همه چیز ممکن است و با همت و عزم راسخ، همه چیز میسر است. خوشبختانه در این سالها هم همه‌ی اینها را در بخشهای مختلف تجربه کردید؛ هم در بخشهای سیاسی، هم در بخشهای علمی، و در بخشهای مختلف اینها را امتحان کردیم. هر جا وارد شدیم، عزم راسخ را به کار بستیم، به خدا اعتماد کردیم، خدای متعال راهها را به روی ما باز کرد. امیدواریم ان‌شاءالله این دهه‌ی فجر بر شما و بر ملت ایران مبارک باشد و ان‌شاءالله خداوند روح مطهر امام و شهدا را با اولیائشان محشور کند و قلب مقدس ولی‌عصر (ارواحنا فداه) را از ما راضی و خشنود کند.

والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

(1) شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 319

(2) نهج البلاغه، نامه‌ی 62